

آسیب شناسی حیات سیاسی و اجتماعی اهل بیت علیهم السلام در تاریخ نگاری طبری

احد عبادی^۱

چکیده

خلفای اموی و عباسی، برای میرا نشان دادن خود از پایمال کردن حق اهل بیت علیهم السلام، همواره از نشر حقیقت احساس خطر می کردند. آنها تلاش می کردند تا واقعیت های سیاسی - اجتماعی اهل بیت علیهم السلام را تحریف کنند. از این رو خلفا، به تاریخ نگاری جهت دار و گاهی تاریخ سازی پرداختند تا افکار عمومی را نسبت به تفکر اهل بیت علیهم السلام و دیگر مخالفین قدرت مشوش کنند و در مقابل، چهره ای منزّه از خلفا ارائه کنند. این رویکرد که در متون تاریخی ثبت شده بدون تحلیل تاریخی و منطقی از سوی نویسندگان و پژوهشگران بعدی پذیرفته شد و در تحقیقات آنها بازتاب یافته است. این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی و مطالعه کتابخانه ای منابع دست اول، رد پای این آسیب را در منابع دست اول تاریخی دوره خلفای اموی و عباسی، با تأکید بر کتاب تاریخ طبری مورد مطالعه قرار داده است. تحقیق حاضر در صدد بررسی این پرسش است که چرا طبری رویه ای دوگانه در گزارش زندگی اهل بیت علیهم السلام در دوره اموی و عباسی داشته است؟ یافته های این پژوهش نشان می دهد که گزارش حداکثری وقایع تاریخ اهل بیت علیهم السلام در دوره اموی و در مقابل، ایجاز آن در دوره عباسی، ناشی از نگرشی سیاست زده در تاریخ نگاری طبری است.

کلیدواژه ها: اهل بیت علیهم السلام، تاریخ طبری، تاریخ نگاری درباری، محمد بن جریر طبری.

در آمد

تاریخ‌نگاری، دانشی است که به‌رغم حقیقت و موجودیت ذاتی، در دوره خلفای اموی و عباسی برای پیشبرد منافع و مطامع نهاد قدرت، استفاده شده‌است. آنها با تسلط بر تاریخ‌نگاران و وادار کردن مورخان به خودسانسوری، اذهان عمومی را از حقیقت وقایع منحرف می‌کردند. اگر گفتمان موجود در متون و منابع اولیه تاریخی تحلیل انتقادی شود، مشخص می‌شود که چهره‌های مخالف قدرت خلفا، به‌وضوح یا در پشت انبوهی از واژه‌ها و نقل‌قول‌ها مورد تهمت و تخطئه قرار گرفته‌اند. این رفتار عاقدانه در مورد اهل بیت علیهم‌السلام و اخبار و تاریخ به جای مانده از ایشان بسیار تکرار شده‌است. وارونه‌سازی اخبار، کتمان حقایق جاری درباره ائمه علیهم‌السلام، مخفی کردن حقایق اخبار و داستان‌سازی دروغین درباره اهل بیت علیهم‌السلام و اطرافیان آنها، از جمله اقدامات حاکمیت اموی و عباسی بوده‌است. آنان با تحقیر اهل بیت علیهم‌السلام و پیروانشان، کوشش کردند تا با جعل حدیث در فضایل بنی‌عباس، دامن آلوده خود را تطهیر کنند (محمدی و توحیدی‌نیا، ۱۳۹۴: ۷). البته نباید از نظر دور داشت که خلفا در دوران صدر اسلام هیچ‌گاه با تقوا و زهد و عبادت ائمه علیهم‌السلام مشکل نداشتند، کما اینکه حامی زهاد خاص و فقهای درباری نیز بودند و اصلاً آنها را تقویت می‌کردند چرا که به‌دنبال جدایی دین از سیاست و سرگرم کردن علمای اسلام به صرف دین بودند. ولی در عین حال می‌دانستند که به‌عنوان مثال، نماز امام سجاد علیه‌السلام در جهت روشنگری مردم است و اگر جلوی آن را نگیرند، مردم آگاه‌شده به امام علیه‌السلام می‌پیوندند. به‌همین سبب حتی جلوی نقل حدیث و احکام‌گفتن ائمه علیهم‌السلام را هم می‌گرفتند، به‌طوری‌که امروزه احادیث بسیار کمی از امامان علیهم‌السلام قبل از امام صادق علیه‌السلام برجای مانده‌است. خلفا نیک می‌دانسته‌اند که امامان شیعه علیهم‌السلام در مقام بیان احکام نیز مردم را آگاه خواهند کرد و اگر مردم به جایگاه امامان علیهم‌السلام، معرفت پیدا کنند، بی‌شک به‌سمت آنان خواهند گروید و اساس حکومتشان به خطر خواهد افتاد. بعدها با تغییر حکومت اموی و روی کار آمدن بنی‌عباس، به‌ویژه در صد سال اول حکومت بنی‌عباس، به‌سبب حضور ایرانیان متمدن و اهل فرهنگ مانند خاندان برمکیان در دستگاه حکومت، فرهنگ اسلامی به دوران طلایی خود رسید لذا حاکمیت عباسی مزاحمت کمتری برای امامان شیعه علیهم‌السلام ایجاد کردند. به‌ویژه در دوره خلیفه اول عباسی، امام صادق علیه‌السلام چندان آزادی نسبی داشت که توانست چهارهزار شاگرد تربیت کند. عباسیان با بهره‌گیری از تجربه شکست بنی‌امیه، درباره علویان و امامان [اهل بیت علیهم‌السلام] [دوستی توده مردم با این خاندان شناخت بیشتری یافتند. آنها به‌نیکی دانستند که بدون داشتن پایگاهی مذهبی و معنوی، نمی‌توانند به دوام خلافت امیدوار باشند. از این‌رو کوشیدند تا به هر شیوه‌ای خود را در شمار اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهند و خلافتشان را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منسوب کنند (آقائوری، ۱۳۹۰: ۴). در سال‌های بعد، این رویه به‌کلی تغییر کرد و شیوه‌های مختلفی برای مهار نفوذ ائمه علیهم‌السلام بر گستره خلافت

عباسیان، به کار گرفته شد. از شگردهای خلفای عباسی در حفظ قدرت سیاسی و تداوم مشروعیت و مقبولیتشان که به چنددستگی فکری جامعه اسلامی نیز انجامید، می‌توان به مبارزه با مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) و پیروان شیعی آنان اشاره کرد^۱ (همان، ۳). این فشارها و اقدامات، در عصر دوم خلافت عباسی بیشتر شد و به تدریج به رویارویی، قساوت و خشونت عریان تبدیل شد. برای نمونه می‌توان به جسارت متوکل در خرابی بارگاه امام حسین (علیه‌السلام) اشاره کرد. تاریخ‌نگاری رسمی این عصر نیز، هم‌گام و هم‌راستای سیاست فشار و مبارزه خلفا با اهل بیت (علیهم‌السلام) و دیگر مخالفان حاکمیت قدم برداشته است. این مورد مشخصاً در کتاب‌های تاریخی مربوط به دوره عباسی به‌ویژه آن‌دسته از کتاب‌هایی که با حیات امامان شیعه (علیهم‌السلام) هم‌عصرند، چشمگیرتر است. منابع دست اول تاریخی آن دوره، مانند الامه و السیاسه، اخبار الطوال، تاریخ طبری و نویسندگان بعدی مانند صاحبان کتب الکامل فی التاریخ، تاریخ یعقوبی، مروج الذهب و حتی در قرون بعدتر جامع‌التواریخ و تاریخ الخلفا سعی در برساختن و برنمودن روایتی دارند، که با روایات و خواست عمومی دولت عباسی هماهنگ است.

این مقاله، گزارش طبری از سیر تاریخی حیات سیاسی و اجتماعی اهل بیت (علیهم‌السلام) را بررسی می‌کند. تاریخ طبری که از مهم‌ترین منابع دست اول تاریخی دوره عباسی است، نگرشی سیاست‌زده و درباری به تاریخ اهل بیت (علیهم‌السلام) دارد و هر چه زمان نگارش وقایع، به زمان وقوع حوادث نزدیک‌تر است، بیشتر تحت تأثیر نظر اربابان قدرت قرار گرفته و روایتی که ارائه می‌دهد، با سیاست و قرائت حکومت عباسی از اهل بیت (علیهم‌السلام) هماهنگ‌تر است. نگرش دوگانه و متمایز طبری به تاریخ اهل بیت (علیهم‌السلام) در دو دوره «حکومت اموی» و «حکومت عباسی» حائز اهمیت است. اتفاقات حیات اهل بیت (علیهم‌السلام) در دوره اموی مانند واقعه صلح امام حسن (علیه‌السلام) با معاویه، ماجرای بیعت‌گرفتن برای یزید، واقعه عاشورا و قیام زیدبن علی با جزئیات دقیق به‌رشته تحریر درآمده است و در دوره عباسی، در مورد حیات امامان شیعه (علیهم‌السلام) و بیشتر اهل بیت (علیهم‌السلام)، کلمه‌ای بیش از تاریخ فوت آن‌هم به‌صورت گذرا، ذکری به میان نیامده است.

در این مقاله شواهد تاریخی ناظر بر هر دو دوره مقابله شده تا تفاوت تاریخ‌نگاری طبری در برابر حوادث، آشکار شود. کلی‌نویسی و به‌نوعی کتمان وقایع مرتبط با اهل بیت (علیهم‌السلام) در دوره عباسی و در مقابل، دقیق‌نویسی وقایع اهل بیت (علیهم‌السلام) در دوره اموی نشان می‌دهد خطوط کلی آرا و علایق خلفای عباسی در تاریخ‌نگاری طبری لحاظ شده است.

تاریخ طبری به‌طور بسیار شگفت‌انگیزی مورد توجه نویسندگان و مورخان پس از خود قرار گرفته و

۱. از دیگر اقدامات آنان، می‌توان به اینها اشاره کرد: ۱- آزار جسمی و سرکوب صاحبان اندیشه و مخالفان فکری - سیاسی ۲- گستراندن برخی اندیشه‌های کلامی ۳- تکفیر و تفسیق و سرکوب اندیشه‌های رقیب ۴- پدید آوردن سنت‌های بدیل سنت‌های اسلامی و تقدیس سنت صحابه ۵- جعل حدیث درباره فضایل خلفا و تقویت پایه‌های خلافت و اقتدار سنتی.

به‌عنوان موثق‌ترین منبع تاریخی آن دوره مد نظر قرار گرفته‌است تا جایی که مورخان بعدی به دلیل اعتماد به صحت و سلامت گفتار طبری، در دام تحلیل‌های وی افتاده‌اند. این آثار، به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: ۱- آثاری که از نظر زمانی به عهد طبری نزدیک هستند مانند کتاب‌های تاریخی تألیف‌شده در عصر خلافت عباسیان، نظیر تاریخ کامل ابن اثیر (متوفای ۶۳۰)، تاریخ یعقوبی (متوفای ۲۸۴) ۲- آثاری که در قرون بعدی به‌رشته تحریر درآمده‌اند، مانند تاریخ خلفاء جلال‌الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱) و جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (متوفای ۷۱۸).

انجام این پژوهش، از آن جهت ضروری است که به‌رغم گذشت بیش از هزار سال از زمان طبری، هنوز هم محققان و دانشگاہیان، آرا و نظرات وی را به‌همان شکل اولیه و بدون تجزیه و تحلیل و هیچ‌گونه روش‌شناسی انتقادی، مورد استفاده و بازنویسی قرار می‌دهند. به‌رغم انحرافات آشکار و میرهن، در بیشتر کتاب‌ها و منابع دست اول بعد از طبری و حتی تحقیقات و پژوهش‌های متأخرتر نیز، بدون تحلیل مبنایی و کشف گفتمان متن اصلی و بیشتر به دلیل همان اعتماد، متون و حوادث به‌همان صورت نقل-قول شده و بالطبع، خواسته یا ناخواسته به اهداف و منویات نهاد قدرت عباسی، دامن زده‌شده‌است. برای عنوان نمونه، در مقاله «نقش فساد اداری و رقابت‌های خاندانی در تجزیه خلافت عباسی» آمده‌است: «مأمون شخصیتی فعال، آزادفکر و مورد علاقه مردم بود و کسان، از هر سو زبان به ستایش او گشوده بودند» (خضری، ۱۳۷۴: ۸۴).

نگرش انتقادی به تاریخ‌نگاران بزرگ که تألیفاتشان به‌عنوان منابع دست اول تاریخی شناخته می‌شود، معمولاً با خودداری و مسامحه عمومی محققان روبرو بوده‌است. به‌همین سبب در مورد پژوهش حاضر پیشینه خاصی مشاهده نشد و در مورد نقد آرای طبری نیز آثار کمی وجود دارد. تنها اشاراتی که در بین متون موجود، توجه نگارنده را جلب کرد، یکی کتاب تاریخ‌نگاری در اسلام تألیف فرانتس روزنتال است که در آن به شیوه تاریخ‌نگاری طبری انتقاداتی وارد کرده^۱ و دیگری علامه عسکری است که شیوه نگرش طبری به اسلام و به‌ویژه تشیع را نقد کرده است (نک. عسکری، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۲).

زندگی، آثار و اندیشه‌های طبری

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به طبری در سال ۲۲۴ قمری در آمل متولد شد. او مورخ، مفسر، فیلسوف ایرانی عصر عباسی و مؤلف کتاب تاریخ طبری است. طبری با عنوان پدر علم تاریخ و تفسیر شهرت دارد (موسوی، ۱۳۸۰: ۴۷). طبری از کودکی در زادگاهش، طبرستان، به

۱. این کتاب با عنوان اصلی *A History of Muslim Historiography* بوده و با نام *علم التاریخ عند المسلمین* توسط صالح احمد العلی به عربی و با نام *تاریخ تاریخی‌نگاری در اسلام*، توسط اسدالله آزاد ترجمه شده‌است (نک. روزنتال، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۵۷-۱۵۸).

فراگرفتن فنون و دانش از جمله علم و عرفان مشغول شد. پس از فراگرفتن مقدمات علوم، در ۱۲ سالگی امل را ترک کرد و در نخستین سفر برای فراگرفتن دانش حدیث، به ری رفت (همان). او پس از مدتی، در سال ۲۵۳ عازم مصر شد و به مدت سه سال در مصر اقامت گزید (محمودی، ۱۳۹۳: ۳۶). وی در سفرهای بسیاری که داشت با سیره‌نویسان بزرگ هم‌عصر خویش دیدار کرد و از آنها اطلاعات بسیاری جمع‌آوری کرد. سپس از طریق شام به بغداد رفت و در سال ۲۹۰ به زادگاهش بازگشت. مدتی بعد به بغداد عزیمت کرد و در محله «رحیه‌یعقوب» اقامت کرد و مطالعات خود را ادامه داد. طبری بسیار سفر کرد، ولی بیشتر عمر خود را در بغداد سپری کرده‌است (موسوی، ۱۳۸۰: ۴۹). طبری در بغداد نگارش تاریخ خود را با نام تاریخ الرسل و الملوک که با نام تاریخ طبری شناخته می‌شود، آغاز کرد. او از حدود ۶۵ سالگی، به مدت ۲۳ سال به صورت جدی به تنظیم یادداشت‌های پراکنده خود پرداخت و قبل از فوتش، کتاب را به اتمام رساند. در همین سال‌ها بود که به‌دستور خلیفه وقت، المکتفی، در کنار تنظیم تاریخ طبری، کتابی کامل و جامع در زمینه وقف نوشت. همچنین طی آن سال‌ها کتاب جامع البیان عن تأویل رانیز در تفسیر قرآن نوشت که به تفسیر طبری مشهور است. او در عین تاریخ‌نگار بودن، مفسری پرتوان نیز بود. طبری در ۲۸ شوال ۳۱۰ در بغداد درگذشت. خطیب تبریزی در تعزیت او نوشته‌است: «گروه بسیاری بر جنازه طبری گردآمدند که شمار آنها را غیر از خداوند عالمیان، کسی نمی‌داند! مردم چند ماه، روز و شب بر سر قبر او نماز خواندند و مرثیه‌های بسیاری سرودند» (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۴۲).

تاریخ طبری از قدیمی‌ترین تواریخ عمومی در جهان است. هدف طبری از نگارش تاریخ، عرضه تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا زمان خود اوست. این کتاب شرح زندگی بشر از خلقت آدم تا زمان نگارنده را در برمی‌گیرد. وقایع ثبت شده در این کتاب که عمده‌ترین مرجع تاریخ ایران و جهان تا سال ۳۰۲ است، به ترتیب سال تنظیم شده‌است. تاریخ طبری، عمده‌ترین مأخذ تمام مورخان بوده که بعد از وی اقدام به تألیف تاریخ اسلام کرده‌اند. از دیدگاه او، سیر رویدادهای تاریخ جهان از زمان معینی آغاز شده و به رویدادهای زمان زندگی نویسنده انجامیده‌است. از نظر طبری، تاریخ در حکم جریان واحدی است که در آن هر یک از اقوام، نقش ویژه خود را ایفا کرده‌اند و عنایت الهی با فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی با مردم همراه بوده و همه مردم را در رودخانه‌ای که نامش تاریخ است به سوی مقصدی معلوم که روز رستاخیز است رهنمون می‌شود. بخش‌های نخست کتاب، تاریخ جهان از آفرینش تا مبعث است، که به تاریخ عمومی معروف است و به نوعی تأثیرگرفته از اسرائیلیات است. در بخش دیگر، طبری به اتفاقات مصر، شمال آفریقا و اسپانیا پرداخته‌است. چون به تاریخ هجرت پیامبر اسلام ﷺ می‌رسد، شیوه تاریخ‌نویسی را به صورت سالشمار (حولیات) تغییر می‌دهد و رویدادهای هر سال را جدا از سال‌های دیگر می‌نویسد. طبری در تاریخ‌نگاری، شیوه نوینی به نام گردآوری تاریخ بر پایه دانش حدیث پی‌ریزی کرد و به‌وسیله آن در پهنه تاریخ‌نگاری اسلامی، مکتب اخباری در گردش استقرائی بر پایه حولیات یعنی

پیگیری رخدادها بر حسب سال رخدادها را به وجود آمد (آیینهنوند، ۱۳۶۴: ۶۳). شهرت و اهمیتی که تألیفات طبری در زمان خود مؤلف و در قرون بعد احراز کرده‌است را می‌توان از فراوانی نسخه‌های خطی، استنباط کرد؛ چندان که از کتاب تاریخ او در نیمه دوم قرن چهارم هجری، بیست جلد در کتابخانه عزیز مصر وجود داشته و وقتی صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۹ مصر را تصرف کرد ۱۲۰۰ جلد آن فقط در کتابخانه سلطنتی آنجا وجود داشته‌است (حسینی، ۱۳۷۷: ۱۴۱).

از دیگر تألیفات مهم طبری می‌توان به اختلاف العلماء، اللطیف القول فی احکام شرایع الاسلام، تهذیب بصیر فی معالم الدین، الخفیف فی الفقه، آداب النفوس، آداب المناسک الحج و تهذیب الآثار اشاره کرد. اثر مهم وی به جز کتاب تاریخ که بسیار مورد توجه قرار گرفته‌است، کتاب تهذیب الآثار است. ذهبی این کتاب را از لحاظ معنایی کتابی دانسته که مانند آن را کسی تحریر نکرده‌است. گرچه طبری فرصت حیات برای اتمام آن را نیافته‌است (ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۳ / ۲۸۰ نقل از موسوی، ۱۳۸۰: ۴۹).

دوره طبری مملو از اختلافات مذهبی و آشوب‌های سیاسی بود. در آن دوره متهم کردن افراد به «بدعت» یا تعلق به اندیشه‌های تشیع (در جامعه غالباً سنی) خصوصاً در میان علمای همطرازی که نظریه‌های مختلف علمی داشتند، بسیار رایج بود. در آن عصر، بازار ستیز و آویز اصحاب مذاهب و عقاید تعصب‌آمیز در بغداد گرم بود. حنابله بغداد، برای از میدان به در کردن طبری، او را متهم کردند. پیروان احمد حنبل، یکی از امامان چهارگانه سنت، مردمی سخت‌گیر بودند و عقل و برهان را در امور اعتقادی ناخوش می‌داشتند و به آزار دیگران می‌پرداختند. آنان قرآن را قدیم می‌شمردند و خدای را بر «عرش» می‌نشانند. طبری که در فقه، تفسیر و حدیث از عالمان بزرگ بود، در اثری که از مسالک مجتهدان گفت‌وگو می‌کند، احمد حنبل را در زمره فقیهان نمی‌آورد و او را محدثی ساده می‌شمارد. زمانی که طبری از سفر دومش، از طبرستان به بغداد باز می‌گشت، گروهی از متعصبان حنبلی چون عبدالله حصاص و جعفر بن عرفه قصد وی کردند و روز آدینه در مسجد جامع به نزد او آمدند و درباره امام احمد حنبل و حدیث «جلوس بر عرش» از وی پرسش کردند و چون وی اعتقاد خود را در این مورد گفت، حنبلیان بر وی تاختند و دوات‌های خود را که بیش از هزار بود به سوی او پرتاب کردند و فتنه‌ای بر پا شد و منزل وی را سنگ‌باران کردند و تنها به همت صاحب شرطه بغداد، غائله خوابید (روشن، ۱۳۶۶: ۵).

طبری از نظر فکری، پیرو متعصب آداب و سنن اهل جماعت بود و آثار مخالفتش با آرای معتزله نیز، مشهور است. بی‌شک، فرد مهم و منشأ اثری همچون طبری، نمی‌توانسته مورد دقت خلفای عباسی قرار نگرفته باشد. مقتدر عباسی برای حمایت و تحسین وی هدایایی برایش فرستاد و گفته‌شده که او هدایا را نپذیرفت. یکی از وزیران عباسی نیز به همراه صله، پیشنهاد وزارت به وی داد ولی او پیشنهاد منصب را رد کرد. طبری از نظر سیاسی و یا اجتماعی هیچ‌گونه معاوضه‌ای با حکومت زمان نداشته، او مشروعیت حکومت عباسیان را به جهت تعلق‌های فکری و عقیدتی، به عنوان دولت اسلامی مورد تأیید قرار

داده‌است (علی‌خانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۳). البته بر خلاف این باور، نشانه‌های جدی وجود دارد از اینکه او عضو پیوسته حکومت عباسی بوده و به همین سبب در نوشته‌های خود به نوعی از کنش‌های سیاسی - اجتماعی عباسیان هواداری می‌کرد» (آژند، ۱۳۶۴: ۱۰). روزنتال با بیان قاطع‌تری می‌نویسد همان‌طور که انتظار می‌رود دیدگاه مؤلف از عصرش، بی‌کم و کاست دیدگاهی بغدادی است و نگرش حکومت مرکزی را منعکس می‌کند و تفضیلات نامطلوب و مخالف عباسیان را حذف کرده‌است» (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱۵۷). مسعودی تاریخ‌نویس و جغرافی‌دان و دانشمند و جهان‌گرد نیز در کتاب مروج الذهب درباره طبری می‌نویسد تاریخ ابوجعفر محمدبن جریر، از همه تاریخ‌ها برتر و بر همه کتاب‌های نوشته شده در تاریخ، فزونی دارد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶). با این همه نباید از نظر دور داشت که نهضت‌ها و جنبش‌های شیعی و قیام‌های سیاسی زیادی در عصر وی واقع شده و وی شاهد وقوع این قیام‌ها بوده‌است. اما نه تنها وقایع و رویدادهای مربوط به این جنبش‌ها، بلکه حتی ریشه و اساس تشیع و تفکرات مبنایی آن را نیز نادیده گرفته‌است. به نظر می‌رسد دیدگاه کلامی وی، در تدوین کتاب تاریخی‌اش به شدت تأثیر گذاشته و از این روست که تاریخ، وی را به عدم بیطرفی در نقل اخبار تاریخی متهم کرده‌است. برای نمونه طبری در نقل وقایع سال ۳۰ هجری درباره درگیری ابوذر با معاویه و تبعیدش می‌نویسد: «در این سال... آنچه در مسأله ابوذر و معاویه و کسان معاویه ذکر شد از شام تا مدینه... دلایل زیادی ذکر شده‌است... در این باب روایات زیادی هست و من کراهت دارم بیشتر آن اخبار را بیاورم». علامه عسکری به این نکته که طبری در بیان روایات مربوط به ابوذر، «کراهت» دارد، ایراد وارد کرده و با ریزبینی موشکافانه‌ای می‌نویسد: «ای کاش نیاورده بود و هیچ نمی‌گفت! ولی می‌بینیم نوبت به دفاع و عذرتراشی برای معاویه که می‌رسد می‌گوید: گروهی برای معذور شمردن معاویه مطالبی گفته‌اند که مطالب ایشان را می‌آورم و در نقل نظر دیگران می‌گوید: معاویه از ذکر این امور معذور بوده و آنها آن داستان را ذکر کرده‌اند... این امور چه اموری بوده [است]؟ آیا طبری ناراحت بوده از آنچه بر ابوذر وارد شده و نگفته [است]؟ اگر این است می‌بایست آنچه که بر کعبه وارد شد نگوید، رمی کعبه به منجنیق را از قبل ارتش یزید گفته‌است که کعبه را با منجنیق زدند و سوخت و... رمی کعبه را از قبل حجاج و سوختن و در هم پاشیدنش را گفته [است]، قتل عثمان را گفته، قتل حضرت سیدالشهدا را با آن تفصیل آورده‌است؛ پس حرف جای دیگر است،... سنگینی واقعیت بر طبری نه از باب ستمی است که بر ابوذر رفته، بلکه سنگینی از آن جهت است که ستم به معاویه نسبت داده شده‌است» (عسکری، ۱۳۶۸: ۶). یا در جای دیگری می‌نویسد: «... خوبان صحابه را بد معرفی کرده و آلودگان و فاسدان را منزه و پاکیزه جلوه داده‌است. طبری سخن کسی را نقل می‌کند که مالک اشتر را خراب کرده، محمدبن‌ابی‌حذیفه را خراب کرده، محمدبن‌ابی‌بکر را خراب کرده، هر کسی که با حضرت امیر (علیه‌السلام) بوده، خراب کرده و هر کس با بنی‌امیه بوده مدح کرده‌است» (همان، ۹). تئودور نولدکه خاورشناس آلمانی نیز معتقد است که طبری در

کتابش، صرفاً کار تدوین انجام داده و بیشتر دغدغه مسائل دینی داشته و تخصص «نقد تاریخی» و «تحقیق علمی» نداشته است. نولدکه می‌نویسد «...از جمله آثار او... کتاب تاریخ بسیار جامعی است که از آفرینش تا اواخر زمان حیات او را در بر گرفته است. طبری بیشتر با علوم نقلی دینی سر و کار داشت و خود اهل تحقیق نبود، حتی اهل انتقاد تاریخی به آن معنی که در نزد بعضی دانشمندان ایرانی آن دوره معمول بوده نیز نبوده است؛ تاریخ او التقاط مطالب فراوانی است که با کوشش فوق‌العاده‌ای فراهم آورده است. مطالب منابعی که با یکدیگر اختلاف داشته‌اند در آن تحریر و تهذیب نشده است، بلکه در کنار یکدیگر گذاشته شده است» (نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۱).

طبری و امامان هم‌عصر امویان

طبری در مورد وقایع مرتبط با اهل بیت علیهم‌السلام در دوران بنی امیه، به تفکیک و تفصیل صحبت کرده است. او در مورد وقایع دوران امامت امام حسن علیه‌السلام و ماجرای صلح ایشان با معاویه، شرح کافی داده است. «غارت سرایرده امام حسن علیه‌السلام در پی شایعه کشته شدن سردار سپاهیان وی، قیس بن سعد» (طبری، ۱۳۸۳: ۷/۲۷۱۴) و در حوادث سال چهل و یکم هجری، صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه را مفصل نوشته و شرایط صلح او را آورده و به تأکید می‌نویسد: «معاویه هیچ یک از تعهدات را برای حسن علیه‌السلام انجام نداد» (همان، ۲۷۱۷). طبری در مورد وقایع منجر به قیام امام حسین علیه‌السلام نیز به تفصیل سخن گفته است. او «فرستاده شدن مسلم بن عقیل به سوی اهالی کوفه توسط امام علیه‌السلام و بیعت دوازده هزار نفر از اهالی شهر کوفه با وی» (همان، ۲۹۱۷)، «نحوه ورود عبیدالله بن زیاد در لباس علویان و تظاهر به امام حسین علیه‌السلام بودن» (همان، ۲۹۱۸)، «داستان هانی و فرآمدن قوم او، مذبَح در اطراف ارگ حکومتی کوفه و نقش شریح قاضی در پایان دادن به آن شورش» (همان، ۲۹۲۰)، «جنگیدن مسلم با مأموران ابن زیاد و دستگیری او» (همان، ۲۹۲۱)، «گفتگوی افراد مختلف با امام حسین علیه‌السلام در مقاطع و موقعیت‌های گوناگون برای منصرف کردن ایشان از حرکت به سوی کوفه، از جمله گفتگوی عبدالله بن مطیع با ایشان در بین راه مدینه به مکه» (همان، ۲۹۲۲)، «داستان آمدن عبیدالله بن زیاد به عیادت هانی در خانه وی و نقشه هانی برای ترور عبیدالله و طفره رفتن مسلم، از انجام آن» (همان، ۲۹۳۲، ۲۹۳۳)، «آمدن حر به استقبال امام حسین علیه‌السلام در خارج از کوفه و اجازه ندادن به امام علیه‌السلام و سپاهیان‌ش برای نزدیک شدن به کوفه» (همان، ۲۹۷۸، ۲۹۷۹)، «دیدار امام علیه‌السلام با زهیر بن قین در مسیر کوفه و دعوت حضرت از زهیر به جمع صحابه» (همان، ۲۹۸۳، ۲۹۸۴)، «رسیدن خبر کشته شدن مسلم بن عقیل و سایر سفرای اعزامی به کوفه، در منزل زباله به امام علیه‌السلام و درخواست ایشان از یاران برای آزادبودن در انتخاب ادامه مسیر» (همان، ۲۹۸۷) را مفصل شرح داده است.

نمونه دیگر، داستان زید بن علی و قیام او علیه امویان در دوره هشام بن عبدالملک است که به طور دقیق

جزئیات را گزارش کرده‌است: «از اختلاف زیدبن‌علی و پسرعمویش و رفتن نزد هشام» (همان، ۱/ ۴۲۵۳)، اینکه «زید مدت مدیدی به‌انتظار در دربار هشام ماند و به‌سختی اجازه دیدار یافت» (همان، ۴۲۵۶)، «درگرفتن محاوره‌ای سخت بین هشام و زید، به‌طوری‌که بوی قیام از کلمات زید شنیده می‌شد» (همان، ۴۲۵۷-۴۲۵۸)، «بیعت جمعی از مردم کوفه با زید، علیه امویان» (همان، ۴۲۶۰)، «قیام زید و کشته‌شدن و بیاویختن او» (همان، ۴۲۶۲) و در نهایت، توضیحات بیشتر که: «زید در کوفه با بیست‌وپنجاه هزار کس بیعت کرد... ده و چند ماه در کوفه بود... نزدیک دو ماه از این مدت را در بصره اقامت کرد. سپس به کوفه بازرفت و در آنجا بماند» (همان، ۴۲۶۵)؛ و به این ترتیب به‌تفصیل در چگونگی قیام او و سرنوشت آن و غدر کوفیان و شهادت زید و پنهان شدن فرزندش یحیی در کوفه و نحوه خروج مخفیانه وی از کوفه و رفتن به‌سوی خراسان نوشته است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، در دوره مذکور نه تنها به وقایع و اتفاقات مهم و تاریخی که حتی به اتفاقات بسیار کوچک و از نظر تاریخی، کم‌اهمیت‌تر هم با تمام جزئیات پرداخته شده و به‌جرات می‌توان گفت تقریباً هیچ نکته‌ای از قلم طبری به جا نمانده‌است.

طبری و امامان هم‌عصر عباسیان

بر خلاف روال عادی طبری در تاریخ‌نگاری، که معمولاً از ساخت یک روایت منسجم و واحد خبری پیروی می‌کند، در مورد روایاتی که از اهل‌بیت (علیهم‌السلام) مقارن دوره عباسی نوشته، گاه به ساخت یک روایت ویژه و معمولاً از قول یک راوی فرضی مبادرت کرده‌است. این امر به‌ویژه در مورد ماجرای امام‌رضا (علیه‌السلام) و مأمون نمود بیشتری دارد. برای نمونه در روایت ولایتعهدی امام‌رضا (علیه‌السلام) از معرفی راوی خودداری کرده، بدون آنکه مشخص کند از قول چه کسی سخن می‌گوید، تنها با واژه «گویند»، نقل موضوع و با کلامی نه‌چندان روشن و شفاف، به جمله‌ای کوتاه بسنده کرده است: «در این سال (۲۰۱هـ) [مأمون] علی‌بن‌موسی (علیه‌السلام) را ولی عهد مسلمانان کرد و خلیفه از پی خویشتن... و این را به آفاق نوشت» (طبری، ۱۳۸۳: ۱۳/ ۵۶۵۹). تنها یک جای دیگر طبری در مورد دوره ولایتعهدی امام (علیه‌السلام) و وقایع آن دوره سخن می‌گوید، و آن هم در پایان داستان و هنگامی است که امام (علیه‌السلام)، مأمون را از راز فضل‌بن‌سهل و کتمان حقایق عراق عرب و درگیری‌های بغداد و پیچیدگی اوضاع، آگاه و برای سفر به بغداد توصیه می‌کند (همان: ۵۶۷۱). طبری در گزارش خود از شهادت امام (علیه‌السلام) نیز، فقط به یک جمله بسنده می‌کند و می‌نویسد: «... [مأمون] تا به طوس رسید... آنگاه علی‌بن‌موسی (علیه‌السلام)، انگوری خورد و بسیار خورد و ناگهانی درگذشت...» (همان، ۵۶۷۵).

این نحوه برخورد با مخالفین سیاسی، فقط منحصر به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نبود، ولی در مورد ایشان با شدت بیشتری پیگیری می‌شد. در گزارش آغاز قیام علیه امویان و برای کم رنگ کردن تأثیر شیعیان در چگونگی شکل‌گیری آن، روایات طبری دچار تغییر و تحریف شده‌است. طبری در بازگویی ماجرای دعوت در خراسان و در پی انکار نقش شیعیان، با نام نبرد از یحیی‌بن‌زید با تأکید صرف بر نقش ابومسلم

می‌نویسد: «پس ابومسلم را معین کردند و گفتند یکی از اهل بیت علیهم‌السلام است و به اطاعت بنی‌عباس خواندند» (همان، ۱۰/۴۵۱۶). او معتقد است که ابومسلم، اساساً صحبتی از مشارکت علویان در امر مبارزه علیه بنی‌امیه و دعوت مردم به خلافت جدید نمی‌کند.

تأثیر طبری بر مورخان پس از خود

تاریخ طبری به‌شدت از سوی مورخین معاصر طبری، مورد توجه بوده است. «طبری در عصر خودش آن مقام علمی شامخ را داشته است که بعد از او ابن‌اثیر و ابن‌کثیر تا ابن‌خلدون، وقایع صحابه را فقط از طبری گرفته‌اند و طبری هم حوادث وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا جنگ جمل را از سیف نقل کرده...» (عسکری، ۱۳۶۸: ۹).

یعقوبی از جمله کسانی است که در تاریخ‌نگاری، از شیوه طبری پیروی کرده است. البته یعقوبی مانند تاریخ‌نگاران حدیثی، حوادث را به‌ترتیب حدیث با ذکر سلسله سند نیاورده، بلکه به عنوان یک تاریخ‌نگار، کتاب خود را پس از استفاده از مآخذ مختلف، تألیف کرده است. کار او از جهت شکلی به اخبار الطوال و مروج الذهب شباهت دارد نه تاریخ طبری؛ ولی از حیث محتوا و شیوه نگارش، بیشتر پیرو افکار طبری و فضای سیاسی تاریخ‌نگاری آن دوره است. وی با آنکه به احتمال قریب به‌یقین شیعه بوده، به‌علت وابستگی احتمالی به خلفای عباسی، با رعایت ملاحظاتی، بامالامت و به خوشایند آنان نگاشته است و به‌نوعی تأسی از روش مسامحه‌گرانه طبری در نوشتار او نیز دیده می‌شود. برای نمونه یعقوبی از شهادت امام موسی کاظم علیه‌السلام به دستور هارون این‌گونه یاد می‌کند: «...موسی بن جعفر... در سال ۱۸۳ در پنجاه و هشت سالگی وفات کرد...» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۴۱۹) و یا قتل ابومسلم خراسانی، مخالف سیاسی منصور عباسی به دستور او، طی این جمله: «به دلیل اهانت‌های متعدد او به منصور خلیفه عباسی...» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۳۵۴) آمده و تصویری باب‌میل اربابان قدرت عباسی ارائه داده است. یعقوبی تلاش دارد در این واقعه مخاطب را به سبک‌سری و نافرمانی ابومسلم قانع و تصویر ذهنی خویش را القا کند و البته در قصه کشته‌شدن و نحوه آن نیز، هوش بالای خلیفه و کندذهنی ابومسلم را برای مخاطب جا بیندازد (نک. یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲/۳۵۵).

الکامل فی‌التاریخ ابن‌اثیر، نیز رونویسی دقیقی از تاریخ طبری است. مقالات مستند بر این متون نیز از آنها پیروی و تقریباً همان نوشته‌های ایشان را دوباره‌نویسی کرده‌اند. مشخصاً در مورد مأمون، برخی از این کتاب‌ها در فضائل او و توجهش به علویان یا تمایل قلبی او به تشیع گزارش داده‌اند. به نظر می‌رسد کسانی که اول بار از شیعه‌بودن مأمون سخن گفته‌اند «سیوطی» و «بیهقی» باشند (نک. بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۵۶؛ سیوطی، ۱۳۹۴: ۱/۲۶۳). نمونه دیگر، کتاب مروج الذهب است که در مورد ولایتعهدی امام، تنها اشاره‌ای یک جمله‌ای دارد که آن هم گویا برای رفع تکلیف و البته به تأسی از طبری نوشته و بدیهی است

که به دلایل سیاسی، تعمدی برای نوشتن وجود داشته است. او آورده است: «...به سال دویستم، مأمون، رجاء بن ضحاک را پی امام (علیه السلام) فرستاد... که او را بیاورند و به عنوان ولایت عهد با او بیعت کرد...» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲ / ۴۴۱). این اثر هم در نوشته خود، راجع به ولایتعهدی امام (علیه السلام)، گزارش مهمی نداده و تنها با نوشتن تک جمله‌هایی به موضوع اشاره کرده است. در گزارش مربوط به جریان شهادت امام رضا (علیه السلام) نیز، هیچ‌یک از این متون هرگز به‌طور مستقیم مأمون را هدف قرار نمی‌دهند و در گزارش خود نامی از مأمون نمی‌آورند و تلاش دارند او را از اتهام مشارکت در شهادت امام (علیه السلام) تبرئه کنند. یعقوبی، با روش معمول طبری، می‌نویسد: «بیماری آن حضرت بیش از سه روز نبود و گفته شده که علی بن هشام، انار مسمومی را به او خوراند و مأمون بر وی [امام رضا (علیه السلام)] سخت بی‌تابی نشان می‌داد» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲ / ۴۷۱). در ادامه، برای باورپذیرکردن داستان، نقل قول جدیدتری ارائه می‌کند و ابوالحسن، پس از تو به که دلخوش باشم؟ و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرصی نان و مقداری نمک برای او می‌آوردند و خوراکش همان بود، سپس در روز چهارم بازگشت» (همان، ۴۷۱) و البته از نقش و توطئه مأمون در شهادت امام (علیه السلام) گزارشی ارائه نمی‌کند.

رفتار با سایر مخالفان

از دیگر نشانه‌های تأثیر اربابان قدرت در تاریخ‌نگاری، نوشته‌های مورخین مختلف درباره سایر مخالفان خلفا و کسانی است که به‌نوعی با آنان در تضاد منافع بوده‌اند. همه متون دست‌اول، به شکلی مشخص و واضح تلاش کرده‌اند نشانه‌هایی از شخصیت ناراست و غیرقابل اعتماد امین برای خلافت و عدم وفاداریش به فرمان هارون در امر ولایتعهدی ارائه دهند. به عبارت دیگر، همه آنها تلاش دارند نشان دهند که در ماجرای درگیری امین و مأمون، همه صفات منفی و کارهای ناشایست از امین سرزده و امین فردی به‌شدت لابالی و بی‌قید بوده است. به نمونه‌های ذیل توجه فرمائید: «امین سرگرم ماهیگیری بود که گزارش کشته شدن علی بن عیسی بن ماهان را بدو رساندند. او به سربازی که این گزارش را آورده، گفت: نفرینت باد! مرا رهاکن، کوثر (خدمتگزار او) دو ماهی گرفته و من تاکنون هیچ ماهی به دام نیانداخته‌ام» (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۳۷۷). ابن اثیر در آغازین سطرهای وقایع سال ۱۹۶، مطالبی را از قول فضل بن ربیع آورده است که گویا اراده معطوف به قدرت، تلاش دارد تصویری از امین نالایق برای حکومت عباسی را برای تمامی تاریخ جاودانه کند و او را به سبب همین بی‌لیاقتی، محکوم به سرنوشت رخ داده نشان دهد. فضل بن ربیع در این سطرها راجع به امین چنین سخن می‌گوید: «همچون ماکیان می‌خوابد و چونان گرگان بیدار می‌شود. به چیزی جز شکم نمی‌اندیشد. سرگرم بازی با سگ و شکار است و در اندیشه آن نیست که این حکومت از دست خواهد رفت... جز به جام نمی‌پردازد و بازی را نمی‌رهاند؛ روزگار در پی نابودکردن اوست» (همان،

(۳۷۷۷). «با زنان رای می‌زند و آهنگی نمی‌کند مگر بر پایه خواب و خیال... می‌گساران و خنیاگران در کنار اویند و همین‌ها به او نوید می‌دهند» (همان، ۳۷۷۹). «چون امین به خلافت رسید... خواجگان بجست و آنها را به بهای گران خرید و شب و روز با آنها به نهان‌گاه می‌رفت و با آنها می‌خورد و می‌آشامید و باید‌ها و نباید‌ها بدیشان واگذار... او از زنان و کنیزکان چندان روی بنافت که بدگمانی بدو راه یافت و او را مردپسند یافتند» (همان، ۳۸۲۱) و البته سایر متون هم، از این قانون نانوشته تبعیت می‌کنند. هندوشاه نخجوانی در کتاب خود تجارب السلف در مورد امین می‌نویسد: «او مردی بود مایل به لهو و لعب... از ملک و لشکر و رعیت فارغ...» (صاحبی‌نخجوانی، ۱۳۱۳: ۱۵۳).

طبری نیز در مورد امین چنین گزارش می‌دهد: «وقتی محمد زمامدار شد و مأمون بدو... بیعت کرد... خواجگان جست و خرید و بهای گران داد. آنها را برای خلوت شب و روز و ترتیب خوردنی و نوشیدنی... نهاد. گروهی از آنها را به خدمت گرفت که جرادیه‌شان نامید و از زنان آزاده و کنیزان دوری می‌گرفت و آنها را به کنار زد» (طبری، ۱۳۸۳: ۱۳ / ۵۵۹۹). طبری در همه جای متن، جایی که از محمد امین صحبت می‌کند، به وضوح سعی دارد به نوعی او را با تحقیر مورد خطاب قرار دهد. او اصرار دارد امین را خلیفه مخلوع یاد کند. وی در تاریخ‌نویسی و گزارش خود، جانب بی‌طرفی را حفظ نمی‌کند (نک. همان، ۵۵۸۳، ۵۵۸۵، ۵۵۹۳، ۵۶۰۶). طبری این تحقیر و توهین را به پایه‌ای می‌رساند که از باب توهین و کوچک‌شمردن، محمد امین را بنام مادرش خطاب کرده است. او محمد را با نام، محمدبن زبیده خطاب می‌کند (نک. همان، ۵۶۰۵، ۵۶۱۹). طبری از آغازین روزهای حکومت امین به تفصیل سخن می‌گوید و سعی دارد نشان دهد که انتخاب او از همان ابتدا اشتباه بوده است: «وقتی محمد [امین] به شاهی [خلافت] رسید، به همه ولایت‌ها فرستاد به طلب عمه طرب، او آنها را به خویش پیوست و مقرری‌ها بر ایشان معین کرد... به حیوانات وحشی درنده و پرنده و جز آن فراهم کرد و از برادران و مردم و خاندان و سرداران خویش رو نهان کرد و حقیرشان کرد و هر چه در بیت‌المال‌ها بود با جواهراتی که در نزد وی بود میان خواجگان و همنشینان خویش تقسیم کرد و بگفت تا برای تفریحگاه‌ها و محل خلوت‌ها و سرگرمی‌ها و بیهوده‌سری‌های وی... مجلس به پا کنند» (طبری، ۱۳۸۳: ۱۳ / ۵۶۰۰).

در روایت نهاد قدرت عباسی از ماجرای درگیری امین و مأمون و رویدادهای منجر به قتل وی، به‌وضوح تلاشی جهت‌دار با رویکردی تفسیری - انتقادی در منفی‌نمائی شخصیت امین وجود دارد. به طوری که با ارائه تصویری مخدوش از شخصیت امین، مأمون را از اتهام خلیفه‌کشی مبرا می‌کند. مورخان درباری در نوشتن وقایع، مشخصاً به نحوی عمل کرده‌اند که تصویری کاملاً حق‌به‌جانب از مأمون و در مقابل آن، تصویری مخدوش از امین ارائه شود. در سایر متون، مانند مروج الذهب مسعودی، الکامل ابن اثیر و تاریخ یعقوبی نیز به همین ترتیب عمل شده است. در تبیین سرنوشت امین نیز، رابطه معناداری بین رفتارهای شخصی و سرنوشت او ایجاد شده است. اساساً به‌نظر می‌رسد در همه متون، از

دوره رواج اندیشه‌های عصر مأمون تأثیرپذیری واضحی وجود دارد. گویا در تاریخ‌نگاری عباسی، برای امین (برخلاف سایر خلفا) هیچ نگاه همراه با تسامحی وجود نداشته است و تلاش بر این بوده است که در همه نوشته‌ها در مورد او و کارنامه‌اش، یک روایت و یک متن واحد باقی گذارند. گویا اراده جمعی وجود داشته که این متون با ایجاد یک خط فکری و تلقین و تبیین نوعی غدر و حيله، نشان دهند که امین، تلاش بخشی از جریان قدرت و البته همراهی امین با آن بوده است که کار را به درگیری و کشته شدن خلیفه عباسی کشانده است و جریان بغدادی قبل از فوت هارون نیز سعی داشتند که کار را به امین بسپارند و به مأمون و خراسانیان اجازه ندهند که از میراث هارون بهره‌مند شوند. بعد از فوت هارون در خراسان، همراهان بغدادی وی به شور می‌نشینند که چه کنند و چه واکنشی نشان دهند. فضل‌بن‌ربیع می‌گوید: «من شهریار کنونی [امین] را در برابر شهریاری رها نمی‌کنم که ندانم فرجام کارش چگونه خواهد بود» (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۳۷۵۱) و البته به محض اینکه فضل‌بن‌ربیع از توس به عراق آمد، پیمان هارون نسبت به مأمون را شکست، چرا که «در کار خود اندیشید و دانست که اگر به روزگار زنده‌بودن او، خلافت به مأمون رسد، جانش خواهد ستاند» (همان، ۳۷۵۵). همگی این منابع سعی دارند نشان دهند جریان بغدادی، با هم‌رأیی امین، در صدد پیمان‌شکنی بودند؛ پس مطابق میل خود تصویری از آنچه اتفاق افتاده است را نشان می‌دهند. ابن اثیر می‌نویسد: «...امین... فرماندهان را گردآورد و رأی خود را در کنار زدن مأمون بدیشان بیان داشت. آنها از پذیرش این سخن، سر باز زدند» (همان، ۳۷۵۶). یعنی فرماندهان، مردمانی فهمیده‌تر و درست‌کارتر از امین بودند.

در جبهه مقابل نیز البته همه متون تلاش دارند از مأمون، چهره‌ای موجه و مناسب برای خلافت و نمونه یک خلیفه ایده‌آل ارائه دهند. تصویرسازی از مأمون به عنوان یک خلیفه حکیم و آگاه به فقه و دانا به مسائل شرعی، همه نشانه‌هایی از این اقدامات است. این چنین بوده که از خلفای به‌شدت سیاسی کار و ضد شیعه، چهره‌هایی حکیم و دانشمند و سیاستمدار و... ساخته‌اند.^۱

از این شیوه تاریخ‌نگاری نه تنها در نزد طبری که در بین سایر مورخان هم عصر وی نیز نشانه‌های زیادی می‌توان یافت. ابوقتیبه دینوری نمونه تأثیرپذیری از اربابان قدرت در شکل‌گیری روایات واحد در دوره عباسی است. وی در کتاب الامامه و السیاسه در مورد داستان ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام) سکوت اختیار کرده است. یا در مورد امین می‌نویسد: «...امین به لهو و لعب مشغول گشت و وظیفه خود را

۱. برای نمونه می‌توان به داستان «سؤال پرسیدن مأمون از قاضی بغداد بشیربن ولید کندی و محکوم کردن او» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۴۹۱/۲-۴۹۲)، این که «[مأمون] نخستین خلیفه‌ای بود که بسم‌الله را در سرنامه‌های خلفا نگاشت» (همان، ۴۹۱)، «تحویل دادن فدک به علویان» (همان، ۴۹۳) و یا آنجا که «الامامه و السیاسه داستانی از مناظره بین هارون و همسرش زبیده (مادر امین) نقل می‌کند و می‌نویسد: «...رشید خطبه خلافت را برای مأمون خواند و پس از آن برای امین...» (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۹۹)، اشاره کرد.

فراموش کرد...» (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۹۶). ابوحنیفه دینوری نیز در گزارش خود در اخبار الطوال از میان اتفاقات سیاسی آن دوران، دست به انتخاب زده و از امین، شخصیتی بی‌تدبیر و پیمان‌شکن نشان داده‌است و در مقابل می‌نویسد: «...مأمون، باشهامت و بلندهمت و بزرگ منش... و از لحاظ علم و حکمت، ستاره درخشان بنی‌عباس بود... از همه فنون و دانش بهره‌ای به سزا داشت...» (دینوری، ۱۳۷۱: ۴۴۲).

نتیجه

این مقاله با بررسی متون دست اول تاریخی دوره عباسی، ابتدا از منظر دوره زمانی و دوم به میزان وابستگی نویسنده به نهاد قدرت، به تحلیل این فرضیه پرداخته است که بیشتر کتاب‌های تاریخی دست اول و موکداً تاریخ طبری، از وقایعی که دلخواه نهاد قدرت نبوده، هیچ صحبتی نکرده‌اند و درباره گزارش‌هایی که منابع دیگر درباره رویدادهای مهم و مشهور حول محور اهل بیت علیهم‌السلام، به‌تواتر از آنها سخن گفته‌اند، سکوت کرده‌اند. این پژوهش در صدد تأیید این نکته بود که در کتاب تاریخ طبری و همه آثار تاریخی پس از وی که با واسطه یا بی‌واسطه به طبری استناد کرده‌اند، به دلیل عدم درک روح حاکم بر آن و اعتماد به روایت وی، در دام تحلیل‌ها و جهان‌بینی ناشی از تمایلات سیاسی وی افتاده‌اند و به سبب انحرافات آشکار و مبرهنی که در تاریخ‌نگاری آن دوره، در حق اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد، زندگی و کنش‌های سیاسی ائمه اطهار علیهم‌السلام نادیده گرفته شده‌است. این رویه در بسیاری از کتاب‌ها و منابع دست‌اول قبل و بعد از طبری وجود داشته و حتی در تحقیقات و پژوهش‌های متأخرتر نیز به همان صورت تکرار شده‌است. بدین صورت، خواسته یا ناخواسته اهداف و منویات خلفای عباسی در طی قرون و اعصار تقویت و تکثیر شده‌است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۳)، تاریخ کامل، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر.
- آژند، یعقوب (۱۳۶۴)، قیام زنگیان، تهران، امیرکبیر.
- آفانوری، علی (۱۳۹۰)، «ویژگی‌ها و پی‌آمدهای رویارویی عباسیان با شیعیان و امامان شیعه»، پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، شماره ۳، سال اول، پائیز.
- آینه‌وند، صادق (۱۳۶۴)، علم در تاریخ اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام دکتر محمد جواد یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- حسینی، سیدمحمد (۱۳۷۷)، «طبری نخستین تفسیر نویس بزرگ جهان اسلام»، زبان و ادب دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۱، شماره ۳، بهار.
- خضری، احمدرضا (۱۳۷۴)، «نقش فساد اداری و رقابت‌های خاندانی در تجزیه خلافت عباسی»، زبان و ادب فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۵۶ و ۱۵۷، پائیز و زمستان.
- دینوری، ابوحنیفه بن داوود (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
- دینوری، ابوقتیبه (۱۳۸۰)، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ترجمه سیدناصر طباطبائی، تهران، ققنوس.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۴ق)، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العربی.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵)، تاریخ تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی.
- روشن، محمد (۱۳۶۶)، تاریخ‌نامه طبری، تهران، نشر نو.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۳۹۴)، تاریخ خلفاء، ترجمه عبدالکریم ارشد، تهران، احسان.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله (۱۳۱۳)، تجارب السلف (در تواریخ خلفاء و وزرای ایشان)، تصحیح عباس اقبال، تهران، فردین.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳)، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه محمد پاینده، تهران، اساطیر.
- عسکری، سیدمرتضی (۱۳۶۸)، «نقد متد طبری در تاریخ‌نگاری»، کیهان اندیشه، شماره ۲۵، تابستان.
- _____ (۱۳۸۷)، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه عطا محمد سردارنیا، تهران، دانشکده اصول دین.
- علیخانی، علی اکبر و همکاران (۱۳۹۰)، اندیشه متفکران مسلمان، تهران، پژوهشکده مطالعات

فرهنگی و اجتماعی.

- محمدی، رمضان و محمدعلی توحیدی نیا (۱۳۹۴)، «وضعیت اهل بیت و شیعیان در زمان امام جواد علیه السلام»، سخن تاریخ، سال نهم، شماره ۲۲، پائیز و زمستان.
- محمودی، جلال (۱۳۹۳)، «روش تاریخ نگاری محمد بن جریر طبری (پیوند میان تاریخ و حدیث)»، مطالعات تقریب مذاهب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۸، زمستان.
- مدرس تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۹)، ریحانة الآداب، تهران، خیام.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
- موسوی، سیدحسن (۱۳۸۰)، «نگاهی به روش تاریخ نگاری طبری»، رشد آموزش تاریخ، سال سوم، شماره ۶، تابستان.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، انجمن آثار ملی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.